

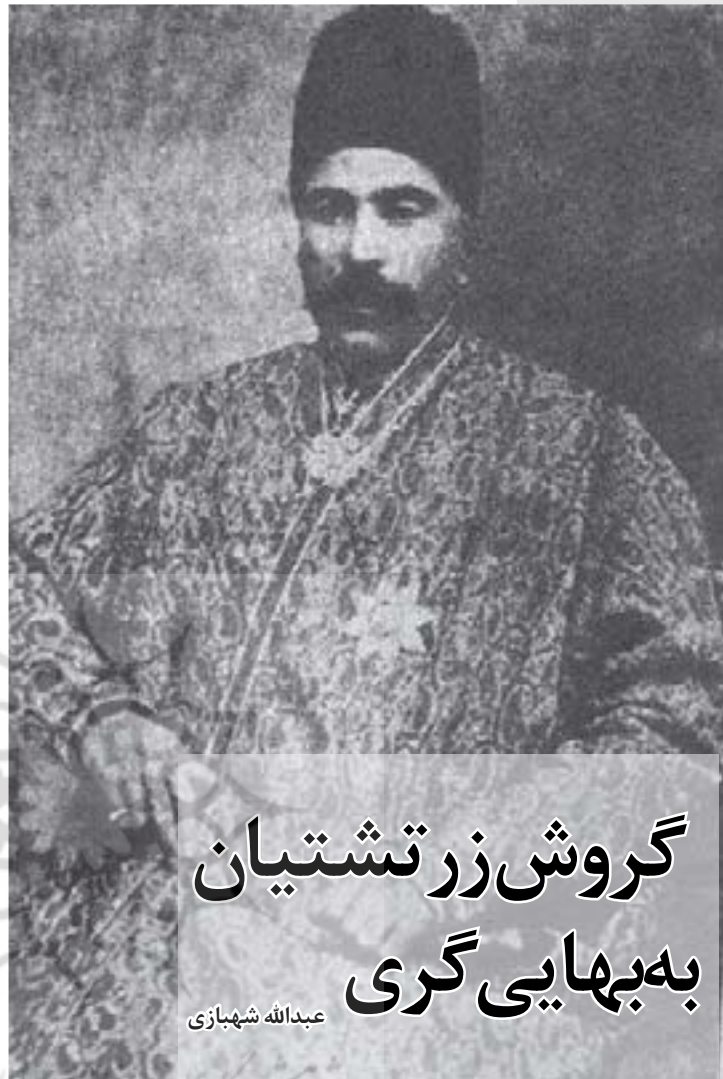
ولی بهایی شده بود با من از نقطه نظر اینکه علاقه‌مند به خط فارسی بود اظهار دوستی و تقاضا داشت که خط تعلیم بگیرد. من هم حاضر شدم. این بود که در روزهای مدرسه ایشان هم چند دقیقه که سر کلاس من نبود به اصطلاح در زنگ تنفس تعلیم می‌گرفتند... یکی از روزها وارد صحبت مذهبی گردید و خواست از در تبلیغ با من وارد مذاکره گردد. به ایشان گفتم: اگر می‌خواهید که من به شما تعلیم خط بدهم از این مقوله با من صحبت ننمایید، چون تمام اینها را از مؤسس و غیره می‌شناسم؛ ولی شما حق دارید، چون زرتشتی بوده‌اید و حالا قبول این مشکل نموده‌اید؛ شما هم از نقطه نظر سیاسی قبول کرده‌اید. خنده‌ای کردند و گفتند: آقای میرزا حسن، مثل اینکه شما خوب وارد هستید»^۳.

در بررسی این پدیده با نقش ارباب جمشید جمشیدیان به عنوان حامی اصلی این موج آشنا می‌شویم. ارباب جمشید از صمیمی‌ترین دوستان اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران پس از مانکچی‌ها تریا بود و صمیمیت میان این دو تا بدان حد بود که برخی از دیدارهای محرمانه اردشیرچی و رضا خان در خانه ارباب جمشید صورت می‌گرفت. با توجه به این پیوند، اگر تحولات فوق را به سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا و اردشیر ریپورتر منتسب کنیم به بیراهه نرفته‌ایم. جایگاه ارباب جمشید در این ماجرا تا بدان حد است که عباس افندی مکرراً بهاییان یزد و کرمان را به فرمانبری و اطاعت از او امر می‌کند.^۵

به نوشته حسن نیکو، بهاییان هندوستان «همگی زرتشتی ایرانی هستند که از دهات یزد و کرمان به عنوان چای‌فروشی در بمبئی مجتمع شده‌اند و آنان نیز مانند کلیمی‌ها... همان تعصب زرتشتی را قدری کمتر از یهودیان دارند و دو سه نفر مسلمان که در بمبئی هستند در اکثریت آنها مستهلک شده؛ مخصوصاً به آنها راه نمی‌دهند». از جمله کمک‌های الیکارشی ثروتمند و مقتدر پارسی به فرقه بهایی باید به اراضی وسیعی در شهر دهلی اشاره کرد که پارسیان به بهاییان اهدا کردند و در آن بنای باشکوه معبد لوتوس (نیلوفر آبی) ایجاد شد. این معبد یکی از اماکن مهم و مشهور شهر دهلی است و هر روزه هزاران تن بازدیدکننده دارد.

صبحی مهندی می‌نویسد:

«این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش و آئینی دشمنی ندارم... ولی با این گروه که به دروغ و از روی ریا خود را بهایی نامیده و من آنها را جهود می‌خوانم دل خوش ندارم؛ زیرا اینها در سایه این نام که مردم اینها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده‌اند که زینش به همه مردم کشور رسیده است. گرانی خانه‌ها و بالا بردن بهای زمین‌ها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره‌خواری و بردن نشانه‌های باستانی به بیرون کشور و تبه‌کاری و ناپاکی و روانی بازار زشتکاری



بررسی‌ای که درباره نقش یهودیان در گسترش بهایی‌گری در ایران ارائه شد، در مقیاسی محدودتر، درباره زرتشتیان بهایی شده نیز صادق است. موج گروش زرتشتیان به بهایی‌گری در حوالی سال ۱۹۱۹ م. رخ داد و بسیاری از تقریباً ۲۵۰ نفر زرتشتی بهایی شده،^۱ رعایای ارباب جمشید جمشیدیان، ثروتمند مقتدر زرتشتی، بودند که در روستاهای یزد و کرمان (روستاهای حسین‌آباد، مریم‌آباد، قاسم‌آباد و...) سکونت داشتند. این پدیده را می‌توان به شکل‌های مختلف تحلیل کرد و برای آن پایه‌های اجتماعی و فرهنگی فرض نمود. ولی در آن روزها دست‌اندرکاران و آشنايان با سیاست مسئله را به گونه‌ای دیگر می‌دیدند؛ عموماً نه آن را جدی می‌گرفتند نه برای آن اصلتی قائل بودند. برای نمونه، اعظام قدسی در خاطرات خود از دوران تدریس در مدرسه سن‌لویی تهران می‌نویسد:

«یک معلم انگلیسی به نام فریبرز که اصلاً زرتشتی بود

سایر مکتوبات علی محمد باب و از بابیان «حروف حی» بود و بسیاری از اسرار پیدایش بابی‌گری را می‌دانست. او به دستور میرزا حسینعلی بهاء به قتل رسید. میرزا آقاخان کرمانی (بابی ازلی و داماد میرزایحیی صبح ازل) می‌نویسد: «میرزا حسینعلی چون میرزا اسدالله دیان را مخل خود یافت، میرزا محمد مازندرانی پیش خدمت خود را فرستاده او را مقتول ساخت.»^{۱۱} این شیوه پدر را عباس افندی نیز ادامه داد. آیتی می‌نویسد: «عباس افندی این رویه را دائماً تعقیب داشت؛ یعنی مخالف علنی خود را در بساط محرم و مجرم شده و اسرار را شناخته و به کشف آن پرداخته بود می‌کوشید برای افنا و اعدامش».^{۱۲}

ادوارد براون، استاد دانشگاه کمبریج، به فردی به نام نصیر بغدادی معروف به مشهدی عباس (ساکن بیروت) اشاره می‌کند که آدمکش حرفه‌ای و مزدور میرزا حسینعلی بهاء و عباس افندی بود و به دستور ایشان چند

ساختمان نیلوفر آبی



فریدون آدمیت

نفر را کشت از جمله ملا رجبعلی قهیر، برادر زن علی محمد باب را که از برخی اسرار پیدایش بابی‌گری مطلع بود. براون، همچنین به فعالیت‌های تبلیغی سه بابی ازلی در عکا اشاره می‌کند و می‌نویسد بهاییان عکا تصمیم گرفتند ایشان را از میان بردارند. آنان ابتدا خواستند این مأموریت را به نصیر بغدادی محول کنند ولی بعد منصرف شدند؛ زیرا احضار نصیر از بیروت ممکن بود راز قتل را آشکار کند. لذا، در ۱۲ ذی‌قعدة ۱۲۸۸ ق. هفت نفر از بهاییان به خانه افراد فوق در عکا ریختند و سید محمد اصفهانی، آقاخان کج‌کلاه و میرزا رضاقلی تفرشی را کشتند. حکومت عکا بها و پسرانش، عباس و محمدعلی افندی و میرزا محمدقلی، برادر بها و تمامی بهاییان عکا، از جمله قاتلان، را دستگیر کرد. بها و پسران و خویشان شش روز زندانی بودند، سپس قاتلانش

و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجاری همه با دست این گروه است که از نام یهودی‌گریزان و به بهایی‌گری سرفرازند».^{۱۳}

صبحی نمونه‌ای از دغل‌کاری‌ها را چنین شرح می‌دهد: «چند سال پیش به هر نیرنگی بود یک جهود هبانی را به نام عزیز نویدی در دادگاه ارتش آوردند. آنگاه برای زمین‌های قلعه‌مرغی، که در دست هواپیمایی بود، دادمند تراشیدند و نیرنگ‌ها به کار بردند تا بیست میلیون از کیسه ارتش بیرون کشیدند و به دست چند تن بهایی دادند که برای شوقی [رهبر فرقه بهایی] بفرستد».^{۱۴}

بهای‌گری و تروریسم

آیتی از نظر قساوت و شجاعت بهاییان را مشابه با یزیدیان کردستان می‌داند و خلق و خوی ایشان را چنین توصیف می‌کند:

«دارای اخلاقی خشن بوده، سخت‌دل و کینه‌جو ولی متظاهر به مهر و محبت و نیز در شجاعت ایشان گفت‌وگو رفته. اغلب بر آنند که از این سجیه پسندیده محرومند به قسمی که تا مقاومت ندیده‌اند نهایت پردلی را اظهار می‌دارند ولی به محض اینکه به مقاومتی برخوردند میدان خالی کرده، عقب‌نشینی می‌کنند».^{۱۵}

این قساوت را از اولین روزهای پیدایش بابی‌گری در میان اعضای این فرقه می‌توان دید. به نوشته فریدون آدمیت، بابی‌ها در جریان شورش‌های خود در دوران ناصری، با مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و «اسیران جنگی» را «دست و پا می‌بردند و به آتش می‌سوختند»^{۱۶} این قساوت و سبعیت را در ماجرای قتل شهید ثالث (حاج ملا محمدتقی برغانی، ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۶۳ ق.)، عمو و پدر همسر قره‌العین، نیز به روشنی می‌توان مشاهده کرد.

فریدون آدمیت بساط «میرزا حسینعلی» (بهاء) را از روز نخست مبتنی بر «دستگاه میرغصبی و آدم‌کشی» می‌داند.^{۱۷} در واقع از نخستین روزهای فعالیت فرقه بهایی مجموعه‌ای از قتل‌ها آغاز شد که اسرار برخی از آنها تاکنون روشن نشده و در برخی موارد نقش بهاییان در آن کاملاً به اثبات رسیده است. این قتل‌ها را به پنج گروه می‌توان تقسیم کرد: اول، قتل‌های سیاسی؛ دوم، قتل برخی شخصیت‌های مسلمان که تداوم حیات ایشان برای بهاییت مضر بود؛ سوم، قتل بابیان مخالف دستگاه میرزا حسینعلی نوری (به‌طور عمده ازلی‌ها)؛ چهارم، قتل بهاییانی که از برخی اسرار مطلع بودند یا به دلایلی تداوم حیات ایشان مصلحت نبود؛ پنجم، قتل بنا به اغراض شخصی سران فرقه بهایی.

قتل و خشونت

یکی از اولین قتل‌های سران بهاییت قتل میرزا اسدالله دیان است. میرزا اسدالله دیان^{۱۸} کاتب بیان و

کرمانشاهی را، که از اجله سادات بود و جناب آقا رجبعلی قهیر را، که او نیز از حروف و ادله بود، ناصر عرب در کربلا به درجه شهادت رسیدند و برادرش آقاعلی محمد را در بغداد عبدالکریم شمر کشت. هر یک از اصحاب خودش را نیز که از فسق و فجور و باطن کار وی خبردار شدند در عکا یا نقطه دیگر تمام کردند. مانند حاجی آقا تبریزی. حتی آقا محمدعلی اصفهانی را که در اسلامبول تجارت می نمود و مدتی فریب او را خورده بود، ... میرزا ابوالقاسم دزد بختیاری را مخصوص از عکا مأمور نمود که برود در اسلامبول آن جرثوم غفلت را... قصد نماید...^{۱۹}

به نوشته میرزا آقاخان کرمانی، پس از فوت میرزا حسینعلی بهاء (۲ ذیقعد ۱۳۰۹ ق.) شیوه فوق ادامه یافت. اولین قربانی میرزا محمد نبیل زرنندی، مورخ معروف بهایی بود که خیال داشت خود را جانشین بهاء خواند. «پسران خدا حسینعلی بهاء خبردار شده، دو نفر را فرستاده، آن لنگ بیچاره را خفه کرده، بردند به دریا انداختند».^{۲۰}

در میان قتل‌های متعدد و فراوان بهاییان، به ویژه باید به قتل حاج شیخ زکریا نصیرالاسلام اشاره کرد. حاج شیخ زکریا انصاری دارایی، ملقب به نصیرالاسلام، از سران مجاهدینی بود که به فتوای حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری به جهاد با استعمار انگلیس و عوامل داخلی ایشان دست زدند و در این زمینه سهمی بزرگ داشتند. نامبرده از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) و حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری بود و به نوشته رکن‌زاده آدمیت، در شهرستان‌های داراب، فسا، لار و نیریز علیه انگلیس قیام مسلحانه کرد و به نشر افکار آزادی‌خواهی و استحکام مبانی مشروطه ایران کوشید و در رکاب مجتهد لاری جهاد کرد. مساعی وی چنان ارجمند بود که آخوند خراسانی یک حلقه انگشتری فیروزه و اجازه مجاهده در راه آزادی برای او فرستاده و او را در اجازه‌نامه نصیرالاسلام خواند. رکن‌زاده آدمیت می‌افزاید:

«این است که نصیرالاسلام با گروهی از تفنگچیان مجاهد در راه تعقیب و تنکیل ستم‌پیشگان بی‌آزم و فرقه بهایی، که در شهر نیریز جمعیت و نفوسی داشتند، بیش از پیش کوشید و آنها هم در پی فرصت بودند تا او را از میان بردارند و همین که فرصت به دست آمد دو نفر از تفنگچیان او را، که بوسف و جعفرقلی نام داشتند، به وسیله تطمیع و تحمیق وادار به قتل او کردند و در ماه رجب سال ۱۳۳۱ ق. پس از فراغت از غسل روز جمعه هنگام خروج از گرمابه... به وسیله شلیک سه تیر تفنگ شهیدش کردند. آن وقت ۵۲ سال داشت.»^{۲۱}

قتل سید ابوالحسن کلانتر سیرجان (۱۳۲۴ ق.) از قتل‌های جنجالی بهاییان است. بهاییان به تحریک مخالفان سید ابوالحسن کلانتر (اسفندیارخان رئیس

شناخته، در دادگاه به حبس‌های طولانی (۷ و ۱۵ سال) محکوم شدند.^{۱۵}

براون در جای دیگر (حواشی بر مقاله شخصی سیاح، چاپ اول، ۱۸۹۱) به این ماجرا اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «مقامات دولت عثمانی تصمیم به تبعید دو برادر به دو نقطه مختلف گرفتند و در ربیع‌الثانی سال ۱۲۸۵ ق. صبح ازل و پیروانش را به فاماگوستا^{۱۶} (قلعه ماغوسا در قبرس) و حسینعلی بهاء و ۸۰ نفر از پیروانش و چهار نفر ازلی را به عکا فرستادند. این چهار نفر ازلی عبارت بودند از: حاجی سید محمد اصفهانی، آقاخان بیگ کج‌کلاه، میرزا رضاقلی تفرشی و برادرش آقا میرزا نصرالله. به نوشته براون، قبل از عزیمت به عکا، حسینعلی بهاء میرزا نصرالله تفرشی را در ادرنه (آدریانوپول) با سم به قتل رسانید و کمی پس از ورود به عکا، سه ازلی دیگر در منزل مسکونی‌شان در بندر عکا به دست اطرافیان بهاء مقتول شدند».^{۱۷}

میرزا آقاخان کرمانی در رساله هشت بهشت درباره آدم‌کشی‌های سران فرقه بهایی به تفصیل سخن گفته است. او می‌نویسد: «میرزا حسینعلی بهاء در ادرنه، قبل از حرکت به عکا، میرزا نصرالله را با سم مقتول کرد و در عکا نیز چند نفر از اصحاب خود را فرستاد آن سه نفر را حاجی سید محمد و آقاخان بیگ و میرزا رضاقلی تفرشی در خانه نزدیک قشله که منزل داشتند شهید کردند و قاتلین اینان عبدالکریم شمر و حسین آب‌کش و محمد جواد قزوینی».^{۱۸}

به نوشته میرزا آقاخان کرمانی، در ایران نیز اصحاب حسینعلی بهاء موجی از وحشت و ترور آفریدند و به قتل ازلیان صاحب‌نفوذ دست زدند:

«آقا عبدالواحد، آقا محمدعلی اصفهانی، حاجی آقا تبریزی و پسر حاجی فتاح، هر یک را به طوری جداگانه در صدد قتل برآمدند و بعضی فرار کردند. از آن جمله خیاط‌باشی و حاجی ابراهیم‌خان را در خانه گندم‌فروشی کشتند و جسم آنان را با آهک در زیر خاک گذارده روی آنها را با گچ سکو بستند...»

این قتل‌ها حتی شامل طلبکاران میرزا حسینعلی نوری (بهاء) نیز می‌شد:

«و همچنین حاجی جعفر را، که مبلغ هزار و دویست لیره از میرزا [حسینعلی بهاء] طلبکار بود و به مطالبه پول خود در عکا قدری تسدی نمود و دزدی‌های حضرات را حس کرده، میرزا آقاخان کچل قزوینی را تشویق کردند که آن پیرمرد را شبانه کشته، از طبقه فوقانی کاروانسرا به زیر انداختند و گفتند خودش پرت شده... همچنین هر یک از اصحاب اقدمین، که از فصاحت و شناخت کارهای میرزا مطلع بودند و فریب او را نخوردند، فرستاد در هر نقطه شهید نمودند. مثلاً جناب آقای سید علی عرب را، که از حروف حقی نخستین بود، در تبریز، میرزا مصطفی نراقی و شیخ خراسانی شهید کردند و میرزا بزرگ

از جمله کمک‌های
الیگاریشی ثروتمند
و مقتدر پارسی به
فرقه بهایی باید به
اراضی وسیعی در
شهر دهلی اشاره
کرد که پارسیان
به بهاییان اهدا
کردند و در آن بنای
باشکوه معبد لوتوس
(نیلوفر آبی) ایجاد
شد. این معبد یکی از
اماکن مهم و مشهور
شهر دهلی است و
هر روزه هزاران تن
بازدیدکننده دارد.



ادوارد براون



میرزا آقاخان کرمانی

پی‌نوشت‌ها:

۱. فلسفه نیکو، ج ۱، ص ۸۱.
۲. برای نمونه بنگرید به: Susan J. Stiles. "Zoroastrian Conversions to the Bahai Faith in Yazd, Iran", The University of Arizona, M.A. Thesis, 1983.
۳. حسن اعظام قدسی (اعظام الوزاره). کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله. تهران، ۱۳۴۲، چاپخانه حیدری. ج ۱، ص ۲۵۷.
۴. برای نمونه بنگرید به: خاطرات اردشیر ریپورتر (ظهور و سقوط پهلوی، ج ۲، صص ۱۵۰ و ۱۵۵).
۵. عبدالبهاء مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهاییان پارسی. صص ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۷؛ نیز مراجعه شود به: شهبازی، نظریه توطئه، صص ۸۱-۸۶.
۶. فلسفه نیکو، ج ۱، ص ۸۹.
۷. صیحی، پیام پدر، ص ۲۲۷.
۸. همان مأخذ، ص ۲۳۶.
۹. کشف الحیل، ج ۲، ص ۷.
۱۰. امیرکبیر و ایران. ص ۴۴۸.
- در ۲۲ ذی‌قعدة ۱۲۶۴ / ۲۰ سپتامبر ۱۸۴۸ سلطنت ایران به ناصرالدین شاه رسید. در سه سال اول سلطنت ناصرالدین شاه حکومت ایران در دست با کفایت و مقتدر میرزاتقی خان امیرکبیر قرار داشت که مطلوب کانون‌های استعمارگر غربی نبود. در این دوران شورش‌های بزرگی در ایران در گرفت که مهم‌ترین آنها شورش محمد حسن سالار در خراسان و شورش آقاخان محلاتی در کرمان و شرق ایران و شورش پیروان باب بود. درباره نقش استعمار انگلیس در شورش‌های سالار و آقاخان محلاتی مطالب فراوانی مطرح شده ولی در زمینه نقش کانون‌های دسیسه‌گر خارجی در شورش بابیه تاکنون تحقیق دقیق و کاملی انجام نگرفته است. شورش بابی‌ها در نخستین سال سلطنت ناصرالدین شاه و در سه منطقه مازندران و زنجان و یزد صورت گرفت و رهبری آن با کسانی بود که مدعی پیروی از باب بودند: آخوند ملا محمد حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بارفروشی در مازندران، ملا محمدعلی زنجان‌ی در زنجان و سید یحیی دارابی در یزد. امیرکبیر با قاطعیت به سرکوب این شورش‌ها دست زد و سران بای شورش‌های فوق را در سال ۱۲۶۶ ق. اعدام کرد. به طور مستند می‌دانیم که ملا محمد علی زنجان‌ی، رهبر شورش زنجان، امیدوار بود که قشون روسیه به یاری بابیان بشتابد و زمانی که از این امر نومید شد خواستار وساطت روسیه و انگلستان برای نجات جان خود شد. که طبعاً امیرکبیر نمی‌پذیرفت. (ادمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۴۵۰) در میان بابیان، ملا حسین بشرویه به «باب‌الباب» ملا محمدعلی بارفروشی به «قدوس» و ملا محمدعلی زنجان‌ی به «حجت» ملقب‌اند. در پی این شورش‌ها بود که به دستور امیرکبیر باب نیز اعدام شد.
۱۱. امیرکبیر و ایران، ص ۴۵۷.
۱۲. میرزا اسدالله دیان احتمالاً یهودی الاصل بود زیرا با زبان‌های عبری و سریانی به خوبی آشنایی داشت. در ایران آن زمان بعید بود که فردی مسلمان با زبان عبری آشنا باشد.
۱۳. میرزا آقاخان کرمانی. هشت بهشت. صص ۲۸۳، ۳۰۲-۳۰۳.
۱۴. کشف الحیل، ج ۳، ص ۱۱۹.
15. Edward G Browne. Materials for the Study of Babi Religion. Cambridge, 1918. pp. 52-57, 220.
- و نیز بنگرید به: کشف الحیل، ج ۳، صص ۱۱۴-۱۲۴.
16. Famagusta [Maghusa].
17. Edward G. Browne. A Travellers Narrative... [1891.2 vol]. London. Cambridge University
۱۸. هشت بهشت، ص ۳۰۹.
۱۹. همان مأخذ، صص ۳۰۸-۳۰۹.
۲۰. همان مأخذ، ص ۳۱۰.
۲۱. محمد حسین رکن‌زاده ادمیت. دانشمندان و سخنسرایان فارسی، ج ۵، صص ۶۶۸-۶۶۹.
۲۲. برای آشنایی با روایت بهاییان از این ماجرا بنگرید به: مصابیح هدایت، ج ۵، صص ۸۸-۹۵.
۲۳. بنگرید به: مصابیح هدایت، ج ۵، صص ۳۷۰-۳۷۴.
۲۴. کشف الحیل، ج ۲، ص ۷.

طایفه بوچاقچی، شاهزاده حاج داراب میرزا از مالکان محل و سید حسین قوال‌التجار از متنفذین سیرجان) پرداختند و در نتیجه در جریان یک میهمانی کلانتر سیرجان در تاریکی شب به قتل رسید. این ماجرا به شورش مردم سیرجان بر ضد بهاییان انجامید و مردم، که منابع بهایی ایشان را «چند هزار نفر عوام کالانعام» می‌خوانند، سید یحیی سیرجانی (بهایی عامل قتل کلانتر) را کشتند.^{۲۲} قتل محمد فخار نیز از قتل‌هایی است که سر و صدای فراوان به پا کرد. بهاییان، به دستور محفل روحانی یزد، فرد فوق را، که گویا به بهایی‌گری اهانت می‌کرد، کشتند و جسد او را سوزانیدند. در پی این پیشامد، ابتدا عامل مستقیم قتل، سلطان نیک‌آیین، دستگیر شد و سپس ۱۲ نفر از معاریف بهاییان یزد، از جمله محمدطاهر المامیری و میرزا حسن نوش‌آبادی و حسین شیدا، به اتهام مشارکت در قتل زندانی شدند. پس از هفت ماه پرونده متهمان به تهران فرستاده شد. هر چند اتهام این گروه قتل بود ولی در زندان تهران در محل کم‌جمعیت و آبرومندی که مختص به اشراف و اعیان بود محبوس شدند و با سران کرد و لر و خان‌های بختیاری معاشر بودند و حتی مدیر زندان را تبلیغ می‌کردند. بهاییان در دادگاه به مظلوم‌نمایی فراوان دست زدند و از جمله المامیری چنین گفت:

«هوای یزد خشک است و کله‌های اهل یزد تمام خشک است و یک تعصبات لامذهبی جاهلان‌های دارند که در سایر ولایات نیست. اهل یزد عموماً قتل ما بهاییان را واجب می‌دانند و مال ما را حلال و هرگونه تهمت و اذیتی را در حق ما ثواب می‌دانند و به عقیده باطل خود بهشت می‌خرند».

تمامی اعضای این گروه، به جز سلطان نیک‌آیین، پس از ۱۴ ماه حبس در تهران، با اعمال نفوذ بهاییان مقتدر پایتخت، تبرئه شدند. ریاست این دادگاه را فردی به نام عاصمی و وکالت بهاییان را فردی به نام دادخواه به عهده داشتند. هر چند منابع بهایی می‌گویند تا این ماجرا را «تهمت» جلوه دهند؛^{۲۳} ولی محکوم شدن سلطان نیک‌آیین، به رغم اعمال نفوذ فراوان بهاییان، ثابت می‌کند که مجرم بوده است. عبدالحسین آیتی با اشاره به قتل محمد فخار و موارد دیگر می‌نویسد:

«خدا نیارد روزی که میدان برای بغضا و شحنة ایشان باز شود. آن وقت است که چند نفرشان در شاهرود آدم می‌کشند. (در واقعه ۱۳۲۴ فتنه بابی‌های شاهرود) یا مانند سلطان باروت کوب [نیک‌آیین] و چند تن اهل محفل روحانی در یزد محمد کوزه‌گر [فخار] را در کوره می‌سوزانند یا ذکر الله و عبدالحق نامی خود را در بین مهاجرین روسیه انداخته، در آذربایجان آتشی برافروختند که نمود از آن شرم می‌برد».^{۲۴}



حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری



زکریا نصیر الاسلام